

نه! من گفتم که ما نباید خودمان را گم کنیم. ضمناً فردید هیچ چیز تازه‌ای را مطرح نکرد. او فقط یک «شارلاتان» بود! او هیچ اثر مکتوبی از خود بر جای نگذاشته تا بتواند چیزهایی را که امروز گفته فردا حاشا کند. او یک فرصت طلب بود که روز ۲۲ بهمن ۵۷ ناگهان انقلابی شد و با بیانات افراطی اش در میان جوانان ساده لوح جایی برای خود باز کرد.

فردید معلم سعید امامی بود و تز «حذف دشمن» را تدریس می کرد و می گفت هر کسی که مخالف است باید حذف شود. او تفکر ارتجاعی را به اسم ضدیت با غرب رواج داد و اصلاً صداقت نداشت. فردید مطلقاً یک «فیلسوف شفاهی» بود. او می کوشید تا ابلهان و جاهلان! را بصورت مرید درآورد. او می خواست از انقلابیون اسلامی هم تندتر جلوه کند. برخی تأثیر فردید را با نقش و تأثیر فلسفه هایدگر در غرب مقایسه می کنند که...

بله، حتی بدون اینکه بفهمند هایدگر چه گفته است. بدون شک فردید هم نفهمید که هایدگر چه می گوید. اگر فلسفه هایدگر را فهمیده بود حداقل دو سطر مطلب در این باره می نوشت. جالب اینکه معلوم نیست برخی از این بچه مسلمان‌ها به چه استنادی دنبال او رفتند؟ شاید صرفاً به سبب طرح تز «غرب ستیزی» فردید بوده است.

حالا برگردیم به بحث خودمان درباره «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد...» اتفاقاً همین بحث «آنچه خود داشت...» را در مقابل فردید مطرح کردم. بله من گفتم که ما با به کارگیری علم و تکنولوژی غرب نباید خودمان را فراموش کنیم و این هشدار بود که به شاه دادم. خطاب من به تکنوکراتها بود و موفق هم نشدم که آنها را هوشیار کنم. اما شریعتی همین حرف‌ها را در میان جوانان مطرح کرد و توانست آنها را بسیج کند. شریعتی از شیوه تهیج جوانان استفاده کرد و هر چه می توانست پایش را

بر روی پدال گاز انقلاب فشار داد و با سرعت بسیار بالایی حرکت کرد. اما من با این گاز بازی مخالف بودم و هیچ‌گاه از پا درنیامدم و این از نکاتی است که مایلیم به آن توجه شود. زیرا تمام روشنفکران آن موقع، امروزه دیگر همه از پا درآمده‌اند.

رابطه ایران و آمریکا*

آقای دکتر نراقی برای آغاز گفتگو فکر می‌کنم بهتر است به یک موضوع واقعی بپردازیم که می‌شود آن را با عدد و رقم بیان کرد. من موضع کلی شما را درباره رابطه ایران و آمریکا می‌دانم. از اینجا شروع می‌کنم. شما فکر می‌کنید این عدم ارتباط ما و آمریکا چه لطمه‌ای به ایران زده است. چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی؟

من بدون این که بخواهم از آمریکا دفاع کنم و یک عمری است که از آمریکا انتقاد کرده‌ام ولی این موضع چند سال اخیر ایران علیه آمریکا را مخالف مصالح ملی می‌دانم.

چه سال‌هایی؟

همین ده، دوازده سال گذشته.

خوب؟

بله عرض می‌کردم. این موضوع الان خیلی احساسی شده است. حتی حالت مذهبی هم به خود گرفته است. اگر کسی راجع به این مطلب، حرفی زد باید تکفیرش کرد. نمایندگان مجلس را از این بحث دور کرده‌اند. اصلاً کسی جرأت ندارد راجع به این مسأله حرف بزند و اظهار نظر کند. ما باید این فضا را بشکنیم تا بتوانیم مسائل را بسنجیم. باید وزارت خارجه لیستی بدهد که در آن مزایا و مضار رابطه ایران و آمریکا آمده باشد.

خوب خود شما چه تصویری دارید؟

من یک مثال برای شما می‌زنم. ما علاقه داشتیم که ایران صاحب

* گفت و گو با روزنامه امید جوان (چاپ شده در تاریخ یکشنبه ۲۱ دی ماه ۱۳۸۲)

هواپیماهای ایرباس بشود. من هم به سهم خود تلاش کردم و با فرانسوی‌ها در این جهت صحبت کردم. اما پس از چندین سال جواب دادند که شرکت «جنرال موتورز» که موتور ایرباس را تهیه می‌کند مخالف است چون ایران تحریم اقتصادی است. ببینید می‌خواهم بگویم که مناسبات اقتصادی و سیاسی چه قدر با هم عجین است و کشورهایی که می‌خواهند مثلاً با اروپا رابطه داشته باشند نمی‌توانند آمریکا را حذف کنند. بنابراین از لحاظ اقتصادی این عدم رابطه صددرصد به ضرر ماست.

و از نظر سیاسی؟

از نظر سیاسی هم همین طور. من به موضوع «گفتگوی تمدن‌ها» که آقای خاتمی مطرح کرد خیلی علاقه داشتم و مسیر آن را دنبال می‌کردم. چندی پیش در «یونسکو» به خانمی که مسؤل این طرح بود گفتم به نظر شما چرا این طرح آن طور که باید و شاید نگرفت و از آن استقبال نشد با توجه به این که این طرح عین فعالیت «یونسکو» است. آن خانم پاسخ داد که من این را به شما می‌توانم به صراحت بگویم، اما به سفیر شما نمی‌توانم بگویم. ممالک مختلف حتی آنهایی که سابقه سوسیالیستی هم دارند، نمی‌خواهند با کشوری که با آمریکا طرف است ارتباط گسترده پیدا کنند. خوب این هم ضرر سیاسی عدم رابطه با آمریکا. حالا چه مستقیم و چه غیرمستقیم.

به خصوص این که ما در آمریکا ایرانی زیاد داریم و آن‌ها می‌توانند تکمیل‌کننده اقتصاد و زندگی فرهنگی ما شوند. می‌دانیم اکثر ایرانی‌های مقیم آمریکا به کشورشان علاقه دارند و با توجه به تکنیک، علم و ثروت زیادی دارند که می‌توانند به کشور ما کمک کنند. این ضدیت ما با آمریکا شبیه هیچ یک از قطع ارتباط‌های کشورهای دنیا نیست.

یک ۲۸ مردادی بود و در عوضش تسخیر سفارت هم بود. به دنیا هم

اعلام کردیم آن‌ها هم در سازمان ملل معذرت خواستند. ما با صدام جانی که هشت سال آن جنایت‌ها را علیه ما مرتکب شده صلح کردیم و تمام شد و رفت. آمریکا که از صدام جانی تر نیست. باید با آن‌ها هم تمام کنیم. باید بنشینیم آن هم نه به صورت مستقیم و دوطرفه بلکه به نظر من باید واسطه‌ای باشد که سازمان ملل مناسب‌ترین واسطه برای این کار است.

خوب آقای دکتر! اگر به ضرورت برقراری رابطه رسیدیم به نحوه این کار هم خواهیم پرداخت اما الان می‌خواهم بدانم اگر واقعاً رابطه با آمریکا تا این حد منافع اقتصادی و سیاسی برای ما تأمین می‌کند کشورهای هم‌تراز ما مثل ترکیه یا پاکستان که تا این حد با آمریکا رابطه دارند و حتی علی‌رغم نظر ملتشان سیاست‌های آمریکا را اعمال می‌کنند. چه رجحان و برتری نسبت به ما یافته‌اند؟ شخصاً می‌خواهم بدانم آیا تمام این منافع فقط حرف‌های روی کاغذ نیست که در عمل به واقعیت نمی‌پیوندد؟

ترکیه را نگاه کنید مرتب دارد از این ارتباط استفاده می‌کند. به کجا رسیده است؟ در ازای این که بعضاً استقلال سیاسی خودش را مخدوش کرده است از این رابطه حسنه با آمریکا به چه مواهبی دست پیدا کرده است؟ فقط همین را می‌گوییم که الان سطح زندگی مردم ترکیه از ایران بالاتر است؛ همین. آقا! اصلاً مقایسه ایران با ترکیه درست نیست، ایران منابعش بی‌نظیر است. ایران می‌توانست کشور درجه اول خاورمیانه باشد و این رابطه هم می‌تواند یک کمک کننده باشد.

بله عامل مهمی هست ولی این قدر که می‌گویند در وضع کشور مؤثر نیست.

نه آقا! خیلی هم مؤثر است. در سرمایه‌گذاری‌ها و روابط بین‌الملل مؤثر است، ولی تا حالا شیرمردی نداشتیم که بیاید و بگوید که این عدم رابطه چه زیان‌هایی به ما وارد کرده است؛ همه می‌ترسند. همه ملاحظه می‌کنند. شده نظیر یک امر مذهبی.

«تابو» شده است.

بله دقیقاً «تابو» شده است. تا حالا در این مملکت در این باره یک بحث جدی شده است؟ کسانی آمده‌اند که منافع و مضار آن را بگویند؟ شما از منافع رابطه گفتید، اگر بپرسم این رابطه چه «مضاری» دارد، چه می‌گویید. نمی‌فهمم شما چه می‌گویید.

ایجاد رابطه ایران و آمریکا یک منافی برای ما در پی دارد و به قول خود شما یک مضاری. به نظر شما مضار این رابطه چه چیزهایی می‌تواند باشد.

بدون شک هر عمل سیاسی عواقبی دارد، ولی باید سنجید و بد و خوب آن را مشخص کرد و بعد تصمیم گرفت. در دنیای امروز ما باز هم می‌توانیم رابطه معقولی با دنیا داشته باشیم ضمن آن که همچنان از مظلومان دفاع کنیم. از فلسطینی‌ها دفاع کنیم ولی به شرطی که با بقیه مسلمانان همراهی کنیم. ما در خیلی از امور در دنیا تک و تنها شده‌ایم. به این مسائل هم در فرصت دیگر می‌پردازیم. اما من هنوز جواب سؤال خودم را نگرفته‌ام.

من اصلاً به سؤال شما جواب مشخص بدهم. چرا که هر عملی می‌تواند جنبه‌های مثبت و منفی داشته باشد. این برمی‌گردد به ما و لیاقت و پیش‌بینی و سیاست‌های عاقلانه ما. می‌شود طوری رفتار کرد که این موضوع کمترین ضرر را داشته باشد.

سؤالات من تا به حال بیشتر برمی‌گشت به وجه سیاسی جنابعالی. الان می‌خواهم از شما به عنوان یک جامعه‌شناس بپرسم که شما این حرمتی که میان ما و آمریکا پدید آمده است را در کجا می‌بینید. آیا مردم هستند - حالا حداقل بخشی از مردم - که رابطه ما و آمریکا را نمی‌پسندند بنا به تمام سوابق تاریخی‌ای که میان ما و آمریکا وجود داشته است یا آن را فقط محصول تفکر سیاست‌مداران ما می‌دانید؟

عده‌ای از دست راستی‌های ایران هستند که بزرگ‌ترین اسلحه‌آنها فحش به آمریکا است. می‌ترسند اگر این حربه را از آنها بگیرند توانایی و موقعیت خودشان را از دست بدهند. اگر قبول ندارید یک بحث تلویزیونی راه بیندازید تا موافقان و مخالفان حرفشان را بزنند و واقعیت برای مردم آشکار شود. نمی‌شود که این موضوع را محرمانه نگه داشت و تا کسی اسم آمریکا را برد او را به عنوان جاسوس و ضدانقلاب مرعوب و منکوب کرد. این نتیجه اوهام و تفکراتی است که در ذهن عده‌ای است. یعنی شما تصور می‌کنید در میان توده‌های مردمی اصلاً چنین تفکری (یعنی مخالفت با آمریکا) وجود ندارد.

نخیر در میان مردم وجود ندارد. همین تلویزیون‌های ماهواره‌ای که بنده هر جا که بروم از آنها انتقاد می‌کنم و آنها هم هر هفته به من ناسزا می‌گویند، الان مورد توجه مردم است و بخش زیادی از آن هم از لاج همین رادیو و تلویزیونی است که مطالبات آنها را پاسخ نمی‌دهد. بحث در مورد رابطه ایران و آمریکا بود.

من هم راجع به همین می‌گویم. آقا باید تمام کنیم این دشمنی را. اصلاً معنا ندارد. کدام کشور در دنیا این کار را می‌کند؟ هرچه بوده گذشته است. خوب من می‌خواهم از یک منظر دیگر به این بحث بپردازم. ظاهراً نوع برخورد و نوع شرط‌هایی که آمریکا برای ایران می‌گذارد نشان از این دارد که در آمریکا اراده‌ای برای عادی‌سازی روابط بین دو کشور وجود ندارد. یعنی اگر ما هم بخواهیم آمریکایی‌ها نمی‌خواهند.

نه آقا ما نمی‌خواهیم. ما آمادگی لازم را نداریم.

وقتی به آن پیش شرط‌ها نگاه می‌کنیم مثل موضوع سلاح‌های کشتار جمعی و امثال آن می‌بینیم طرف آمریکایی نمی‌خواهد. شما نگاه کنید به قضیه عراق، آنجا هم آمریکا همین پیش شرط‌ها را گذاشت و صدام هم پذیرفت، اما چون

آمریکا خواست و اراده‌اش بر جنگ تعلق گرفته بود، نهایتاً جنگ واقع شد. من چه کنم با شما؟ من چگونه به شما حالی کنم که آمریکا نمی‌خواهد به ایران حمله کند؟ عجیب است شما بدتر از صدام شده‌اید. مثل این که شما خیلی دلتان می‌خواهد آمریکا به ایران حمله کند. نه آقا آمریکا به ایران حمله نمی‌کند. صددرد صد حمله نمی‌کند. خودتان را خلاص کنید از این اوهام. این حمله، آرزوی تندروهای ایران است. یک مثل فرانسوی می‌گوید وقتی جنگ شکل می‌گیرد که دو طرف بخواهند. اگر یک طرف نخواهد جنگی شکل نمی‌گیرد. اگر ما نخواهیم، آمریکا با ما طرف نمی‌شود.

نه ما نمی‌خواهیم ولی آمریکا آن قدر دایره انتخاب ما را تنگ می‌کند تا برای شرافتمان مجبور به مقابله باشیم. تجربه عراق که هست.

آقا! عراق صد جور کلک زده بود. چرا خودتان را با جانی بالفطره‌ای مثل صدام مقایسه می‌کنید؟ جنگ علیه ایران و جنگ علیه کویت محصول همین صدامی است که شما از او حمایت می‌کنید. چرا خودتان را با رژیم‌های که جانی و منحل و فاسد است مقایسه می‌کنید؟

ما هیچ‌گاه از صدام حمایت نکرده‌ایم و نخواهیم کرد. از این بحث بگذریم. ظاهراً شما مکانیسم خاصی را برای رابطه با آمریکا در نظر دارید. درباره آن توضیح دهید.

باید وزیر خارجه ما به آقای کوفی عنان اعلام کند که ما آماده مذاکره هستیم؛ البته با یک تدبیری و با یک واسطه‌ای. خودمان نباید به تنهایی رویه روی آمریکا بنشینیم.

چرا؟

بالاخره مثل یک زخمی است که کهنه شده و مشکل است به راحتی و فوراً التیام پیدا کند. لذا واسطه می‌خواهد که بهترین واسطه، کوفی عنان

دبیرکل سازمان ملل است.

بگذارید کمی راجع به مسائل واقعی میان ایران و آمریکا صحبت کنیم. یکی از آن‌ها مسأله فلسطین است. ما ۲۵ سال است که شعار حمایت از فلسطین سر می‌دهیم آیا می‌توانیم از این آرمان دست برداریم؟

ما نباید بیش از خود فلسطینی‌ها بخواهیم. ما الان بیشتر می‌خواهیم. فلسطین و اسرائیل مذاکره می‌کنند اما ما می‌گوییم مذاکره نکنید. بیند من زک و صریح به شما بگویم. مسأله مرکزی ما با آمریکا همین فلسطین است و لاغیر. ما باید خودمان را از این شر خودساخته خلاص کنیم. باید بنشینیم و با عرب‌های دیگر و همسایگان فلسطین یک راه‌حلی انتخاب کنیم. نباید به تنهایی پرچم ضدیت مطلق با اسرائیل را در جهان بلند کنیم. یعنی واقعاً اسرائیل تا این حد مهم است.

آمریکا نمی‌تواند دست از اسرائیل بکشد. اسرائیل برای آمریکا از خاک خودش هم مقدس‌تر است.

می‌شود راجع به این نکته کمی توضیح دهید که چرا این‌گونه است؟

چون پس از جنگ دوم و کشتاری که از یهودی‌ها شد، وجدان یهودیان آمریکا معذب شده است. آمریکا خودش را موظف می‌داند که از یهودی‌ها و اسرائیل دفاع کند. یهودی‌ها نفوذ عجیبی در آمریکا دارند و نمی‌گذارند آمریکا دست از حمایت اسرائیل بکشد. صهیونیست‌ها در اقتصاد و رسانه‌های آمریکا مؤثرترین نقش را دارند. یک آمریکایی معتبر به خود من گفت که «مرگ بر آمریکای» هموطنان شما چندان ضربه‌ای به ما نمی‌زند اما «مرگ بر اسرائیل» آن‌ها دل ما را می‌شکند. این را باید بفهمیم. البته برای اروپا هم اسرائیل مهم است.

به نظر شما اگر ما بخواهیم با آمریکا مذاکره کنیم خواسته‌های ما از آن‌ها چه باید باشد ما همیشه راجع به خواسته‌های آمریکا سخن گفته‌ایم. ایران از آمریکا چه

چیزهایی را باید مطالبه کند؟

ما همین رابطه عادی و سالم را با آمریکا می‌خواهیم. یک رابطه معقول و منطقی. ما نباید تسلیم آمریکا شویم. مثل همه کشورهای دیگر همین برای ما کافی است.

خوب رابطه ما با آمریکا در نسبت ما با اسرائیل چه تاثیری می‌گذارد؟

فلسطینی‌های معتبری به من گفته‌اند که آقا دست از سر ما بردارید. شما برای ما دردسرید نه حامی. جرأت می‌کنید این‌ها را بنویسید.

ما دست از سر اسرائیل برداریم، اسرائیل دست از سر ما برمی‌دارد؟

معلوم است که برمی‌دارد. اسرائیل دارد کار خودش را می‌کند. مگر آقای رفسنجانی نگفت با یک بمب اتمی می‌شود اسرائیل را از بین برد. خوب این بهترین اسلحه بود برای اسرائیلی‌ها که بمب اتمی خودشان را علناً نگه دارند.

اگر بخواهیم یک جمع‌بندی مختصر داشته باشیم شما اصلی‌ترین و در حقیقت تنها مسأله ما با آمریکا را موضوع فلسطین و اسرائیل می‌دانید و معتقدید که باید در حد خواسته‌های فلسطینی‌ها با سایر اعراب و دولت‌های منطقه حرکت کرد. اما مخالفان رابطه ایران و آمریکا بر این اعتقادند که مسأله مرکزی ما با آمریکا «ماهیت» و یا حتی «وجود» نظام جمهوری اسلامی است و باقی چیزها فقط بهانه است و آمریکا به چیزی کمتر از تغییر نظام راضی نمی‌شود.

قبول ندارم.

کمی توضیح دهید.

این حرف بی‌اساس است. مسأله ما با آمریکا، فقط اسرائیل است. اگر ما دست از سر اسرائیل برداریم و مطابق نظر سایر کشورهای مسلمان با قضیه برخورد کنیم، آمریکا با ما کاری ندارد.

در قضیه طرح «نقشه راه» جهاد اسلامی و حماس که به ایران تمایل دارند، آتش

بس را پذیرفتند اما ظاهراً عملکرد اسرائیل نگذاشت که آن توافق به فرجام مناسبی برسد.

بله، درست است اما اگر ایران یک سیاست درست را در قبال فلسطین و اسرائیل در پیش بگیرد و مداوماً به آن عمل کند، بهانه از دست آمریکا گرفته می‌شود.

سؤال من هم همین است. طرح «نقشه راه» به هم خورد و مقصودش ایران و گروه‌های جهادی فلسطینی نبودند بلکه خود اسرائیل بود. یعنی اسرائیل نمی‌خواهد توافقی شکل بگیرد پس سیاست ایران تأثیری ندارد. یعنی اسرائیل برای اثبات خود نیاز به یک دشمن فرضی دارد و ایران مناسب‌ترین گزینه برای این موضوع است.

بله سیاست اسرائیل با عده‌ای از تندروهای این طرف منطبق با هم است.

خوب پس ما چه می‌توانیم بکنیم. ما جلوی تندروهای خودمان را شاید بتوانیم بگیریم. جلوی اسرائیل را که دیگر نمی‌توانیم بگیریم.

ما مصمم نیستیم. اگر ما مصمم شدیم و سیاست موزون و صلح طلبانه‌ای را با هماهنگی سایر کشورها و سازمان ملل اتخاذ کردیم دیگر بهانه دست اسرائیل نخواهد بود. شما ببینید ما چه قدر در سیاست‌هایمان خطا می‌کنیم. شش ماه پیش وزیر خارجه فرانسه در ایران به مقامات گفت اگر الان این پروتکل الحاقی را امضا کنید یک معاهده حقوقی است اما شش ماه بعد می‌شود زور و فشار. اما ما نپذیرفتیم. چرا کار ما به این جاها کشید؟ برای همین «ندانم‌کاری»ها برای این که سیاست ما روشن نیست. صبح یک چیزی می‌گوییم، عصر عکس آن را می‌گوییم. بعد یک آدم هم که تصمیم نمی‌گیرد، پانصد تا آدم تصمیم گیرنده‌اند. خیلی از دیپلمات‌های مهم به من گفته‌اند که خط مشی سیاسی شما (جمهوری

اسلامی ایران) روشن نیست.

شما در مجامع بین‌المللی سال‌ها حضور داشته‌اید. اگر چه چهره‌های فرهنگی بوده‌اید ولی از سیاست هم فارغ نبوده‌اید.

به نظر شما وقتی موج منفی علیه ایران راجع به موضوعی از سوی آمریکا برمی‌خیزد و اجماع جهانی را علیه ایران شکل می‌دهد به علت این است که واقعاً دلایل و استدلال‌ات آمریکا و متحدانش علیه ایران خیلی متقن و مستحکم است یا به دلیل موقعیت آمریکاست که اکثر کشورهای دنیا حاضر نیستند به نفع ایران علیه آمریکا موضع بگیرند.

در این قضیه پروتکل الحاقی صد درصد مقصر خود ما بودیم که کار به این جا کشید.

به طور کلی عرض می‌کنم. مثلاً راجع به سلاحهای اتمی: اسرائیل صراحتاً اعلام می‌کند که بمب اتمی دارد ولی دنیا با او برخوردی نمی‌کند اما در مورد ایران چنین برخوردی می‌شود.

وقتی ما می‌گوییم اسرائیل باید از بین برود خوب به او اجازه می‌دهیم که بگیرد من در خطر هستم، پس احتیاج به بمب اتمی دارم تا از خودم دفاع کنم. ما باید از مصر یاد بگیریم. مصر با دست خالی و بدون هیچ عوضی صحرای سینا را پس گرفت.

خوب بگذریم. نمی‌خواهید مطلب دیگری به گفتگو بيفزایید؟

مردم ما روز به روز می‌فهمند که این وضع ما با آمریکا آخر ندارد.

بله این را قبول دارم، بالاخره پایان این رابطه باید به جایی برسد. این وضعیت

فعلی علی‌رغم این که بیست سال است وجود دارد ولی ناپایدار است.

این که من امروز این حرف‌ها را به این صورت می‌زنم، دلیلش این است که ده سال پیش کسی شک نداشت که ما نباید با آمریکا رابطه داشته باشیم. اما سال به سال درخواست حل مشکلات ما با آمریکا از سوی

مردم و افراد فهمیده بیشتر مطرح می شود.

این نکته در آمریکا هم در حال اتفاق افتادن است یا نه؟

بله آن جا هم دارد اتفاق می افتد.

ولی در عمل چنین به نظر نمی رسد. دولت دموکرات کلینتون با دولت

جمهوری خواه بوش خیلی متفاوت عمل کرد. همین بوش عقبگرد کرده است و

من از این بابت حق می دهم به سیاستگذاران نظام که در زمان فعلی که آمریکا

تهدید می کند حرکتی به سمت عادی سازی روابط انجام ندهند.

وقتی آمریکا تهدید نمی کرد چی؟ کلینتون آقای خاتمی و کوفی عنان

را به ناهار دعوت کرده بود.

کلینتون نشست و صحبت های آقای خاتمی را در مجمع عمومی به

طور کامل گوش کرد. قبل از آن هم وزیر خارجه اش عذرخواهی کرده بود.

اما از تهران به آقای خاتمی خبر دادند که به ناهار نروید حتی دست هم

ندهید. آقای خاتمی هم توی راهروهای سازمان ملل تند تند می رفت که با

کلینتون روبه رو نشود، تا مجبور شود با او دست بدهد. خوب آن زمان

آبرومندانه ترین حالت برای رفع مسائل بود ولی متأسفانه از دست دادیم.

به هر حال از شما متشکرم.

www.KetabFarsi.com

خواستند، اما نتوانستند!*

در مصاحبه‌های قبلی تان اظهار داشتید که مردم موظف‌اند در انتخابات شرکت کنند. آیا هم‌اکنون که تعداد کاندیداهای نمایندگی مجلس روشن شده و عده زیادی نیز توسط هیأت‌های نظارت شورای نگهبان رد صلاحیت شده‌اند، همچنان معتقد به مشارکت مردم در انتخابات هستید؟

این بحث مربوط به یک ماه پیش است که هنوز عده زیادی توسط شورای نگهبان رد صلاحیت نشده بودند. با رویه‌ای که شورای نگهبان در پیش گرفته است، نمی‌توانم در مورد مشارکت مردم در انتخابات نظری صریح و روشن داشته باشم. به نظر من مفهوم انتخابات با رد صلاحیت گسترده افراد توسط هیأت‌های نظارت شورای نگهبان از بین رفته است. شورای نگهبان می‌تواند افرادی را که لیاقت و شایستگی لازم برای نمایندگی مردم نداشته باشند، رد صلاحیت کنند و نه تمامی افراد واجد شرایط را. به طور مثال رد صلاحیت محمدرضا خاتمی برایم بسیار عجیب بود من نمی‌دانم که آقای خاتمی را به چه دلیلی رد صلاحیت کردند! این گونه عملکرد شورای نگهبان مردم را مأیوس می‌کند.

پس شما با شرکت مردم در انتخابات مخالف‌اید؟

من فقط می‌گویم عملکرد شورای نگهبان مردم را به شرکت در انتخابات تشویق نخواهد کرد.

اگر اوضاع عوض شود و عده‌ای از رد صلاحیت شده‌ها مجدداً از طرف شورای

* گفت و گو با روزنامه ابرار (چاپ شده در تاریخ یکشنبه ۲۸ دی ماه ۱۳۸۲) توسط مریم

نگهبان تأیید شوند. چطور؟

اگر اوضاع عوض شود، مردم به شرکت در انتخابات تشویق می‌شوند. ولی به هر حال آنچه مسلم است، این است که در حال حاضر ساز و برگ مناسبی از سوی شورای نگهبان برای شرکت مردم در انتخابات فراهم نشده است. اگر شورای نگهبان مجدداً صلاحیت عده‌ای از افراد را تأیید کند، شاید بتوان با قاطعیت بیشتری در مورد انتخابات آینده و مشارکت مردم نظر داد.

شما در انتخابات شورای شهر مشوق مردم برای شرکت در انتخابات بودید...

بله، من معتقد هستم برای رسیدن به اهداف و پیشبرد اصلاحات، مردم بایستی در صحنه حضور داشته باشند و برای انتخاب افراد مورد تأییدشان تلاش کنند. در جریان انتخابات شورای شهر و حضور کم‌رنگ مردم، هم به اصلاح‌طلبان و هم به محافظه‌کاران ایراد گرفتم که چرا علل بی‌توجهی مردم را ریشه‌یابی نمی‌کنند. من شیرمردی در مجلس ندیدم که بیاید و بگوید که من در مورد علل عدم حضور مردم در انتخابات تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که مردم به این یا آن علت به کاندیداهای شورای شهر رأی ندادند. مسؤولان تنها به اظهار تأسفی خشک و خالی بسنده کردند ولی هیچ‌کس به دنبال یافتن علت و چرای این بی‌تفاوتی نبود.

فکر می‌کنم علت عدم مشارکت مردم برای خودشان مشخص باشد. منظور شما

علنی کردن علل این بی‌تفاوتی از طرف مسؤولان نظام است؟

بله باید مشخص شود که علت نارضایتی مردم چه بوده است. آیا مردم از عملکرد رئیس جمهور نارضایتی دارند، یا از عملکرد مجلس راضی نیستند، یا ایراد مردم از شیوه کار دولت است؟ جایگاه تمام این‌ها در تحقیقات اجتماعی مشخص شده است. باید برای نظر و خواست مردم

احترام قائل شد. باید به مردم ثابت کرد که مسئولین نه تنها از عدم حضورشان متأسف هستند، بلکه علل این بی تفاوتی را ریشه یابی هم کرده اند و برای رفع نارضایتی ها قدم برخوایند داشت. نباید از کنار خواسته ها و نارضایتی های جامعه به راحتی عبور کرد. باید ماند و ارزیابی کرد و نتیجه این ارزیابی را به مردم اعلام کرد.

به نظر شما دلایل مشارکت نکردن مردم در انتخابات گذشته چه بوده است؟

نمایندگان و مسؤولان نتوانستند خواسته های مردم را برآورده کنند؛ حالا این سستی و اهمال یا به علت ممانعت دیگر نیروها بوده یا به علت عجز و ناتوانی خود مسؤولان، نمایندگان هم نتوانستند آن طور که باید و شاید در راه اصلاحات، نظر مردم را در جامعه پیاده کنند. نمی خواهم بگویم نخواستند در جهت خواسته های مردم گام بردارند، خواستند ولی نتوانستند. بهتر بگویم ثابت شده این مجلس با وجود خط مشی فعلی شورای نگهبان نمی تواند عملکرد مطلوبی داشته باشد.

بنابراین شما شرکت مردم در انتخابات مجلس آینده را توصیه نمی کنید وقتی

نمایندگان نتوانند در جهت خواسته های مردم قدم بگذارند. به عبارتی دیگر

شرکت در انتخابات عملاً بی فایده خواهد بود؟

من نمی توانم در این مورد نظر دهم، ولی می توانم بگویم اگر مردم در انتخابات آینده حضور نداشته باشند، از این بی تفاوتی متعجب نخواهم شد. در جای دیگری نیز عنوان کردم، حضور کم رنگ مردم در انتخابات چهره نظام را در سطح بین المللی مخدوش خواهد کرد. برای کشوری همانند ایران که مردم معمولاً در انتخابات حضور فعال داشته اند، این افت مشارکت دیدگاه دیگر کشورها را نسبت به ایران عوض می کند. در هر حال باید منتظر عملکرد آینده شورای نگهبان بود. من امیدوارم شرایط عوض شود و مردم با رغبت هرچه تمام تر در انتخابات آینده شرکت کنند ولی تا آن زمان نمی توانم نظری صریح و روشن در این باره داشته باشم.

تحولات جدید در حوزه علمیة قم و نقش فضلالی جوان*

گویا: آقای نراقی مجله لویوآن چاپ پاریس در شماره اخیرش درباره تحولاتی که در حوزه علمیة قم و در میان فضلالی جوان حوزه پدید آمده است مصاحبه‌ای با جناب عالی انجام داده که خیلی تازگی دارد. اگر ممکن است چکیده آنرا برای ما شرح دهید.

من در ماه‌های اخیر که در ایران بودم به غیر از شرکت در سمینار بین‌المللی حقوق بشر در دانشگاه «مفید» قم که سمینار ارزنده‌ای بود چندین دیدار با فضلالی جوان حوزه داشتم که نظر مرا نسبت به حوزه به کلی تغییر داد. بدون مبالغه باید بگویم تحول عظیم و پرثمری در حوزه ایجاد شده است. من سال‌ها در یونسکو مسئولیت طرح اسلام و غرب را به عهده داشتم. می‌خواهم بگویم چنین تحولی در جهان اسلام بی‌سابقه است. یعنی وسعت دید و دایره معلومات فضلالی جوان که سن و سالشان حدود چهل و چهل و پنج سال است، قابل مقایسه با نسل قبلی یعنی شصت تا هفتاد ساله‌ها نیست. این جوان‌ها کاملاً به سطح جهانی و به مرتبه والایی از فرهنگ و دانش رسیده‌اند.

گویا: این تحول از کی و به چه علتی به وجود آمد؟

برای روشن شدن مطلب بهتر است به سوابق حوزه توجه کنیم. برای این منظور می‌توانیم مبدأ را دوره سپادت مرحوم آیت‌الله بروجردی قرار دهیم. در این دوران حوزه به کلی از نظر علمی و فکری از مسائل زمانه و مسائل جامعه ایران به دور بود. در دنیای ذهنی و به دور از واقعیات

سرگرم مسائلی بود که مستقیماً به جامعه و مردم ارتباطی نداشت و کلاً در یک موضعی کاملاً ارتجاعی به سر می‌برد. طبیعتاً خطری هم برای دستگاه حاکمه نداشت و به خاطر عقب‌ماندگی‌اش از زمانه تکیه‌گاه مطمئن برای شاه و هیئت حاکمه ایران بود. به همین جهت شاه در یکی از ملاقات‌هایی که من در کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین شرح داده‌ام به من گفتم «ما تا بروجرودی در قید حیات بود وارد به مسائل اصلاحات ارضی نشدیم» یعنی شاه با یک حوزه ارتجاعی بسیار راحت و راضی بود. در جریان نهضت ملی شدن نفت هم جز افراد معدودی نظیر مرحوم آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله زنجانی علمای حوزه مطلقاً خود را وارد این جریان نکردند. به همین جهت مردم آزادی‌خواه و استقلال‌طلب ایران حوزه را ارتجاعی و آنگلو فیل می‌دانستند. در جریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علمای قم جانب شاه را در ضدیت با دکتر مصدق برگزیدند. ده سال بدین منوال گذشت تا سال ۱۳۴۱ که آقایان اصلاحات ارضی و مسئله تساوی حقوق زنان را مورد اعتراض قرار دادند. در حقیقت حوزه هنوز هم در یک موضع ارتجاعی بود تا اینکه در سال ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی مسئله کاپیتولاسیون را عنوان کرد که تا حدی یادآور مسئله رژی در زمان ناصرالدین شاه بود که آن مسئله تا حد زیادی زمینه‌ساز مشروطه بود. این مسئله بهانه‌ای جهت حمله به دستگاه حاکمه، یعنی شاه قرار گرفت. از این به بعد قم و روحانیت با تبعید آقای خمینی به خارج از کشور یعنی به نجف، شخصیت مستقل سیاسی پیدا کردند که شاه از عواقب آن به کلی غافل بود.

گویا: منظور شما این است که از سال ۴۲ به بعد بود که همه تغییرات به وقوع

پیوست.

در عین حال دو طرف از عواقب این تغییرات غافل بودند. یعنی شاه

نمی دانست مسئله کاپیتولاسیون و تبعید آقای خمینی به خارج به خصوص به یک مرکز مهم شیعه در نجف تا چه حد در سیاسی کردن حوزه مؤثر است. آیات عظام هم در قم اهمیت این تحولات را از نظر فرهنگی و علمی در نظر نمی گرفتند. جز مرحوم آیت الله شریعتمداری که در سال ۱۳۴۳ دارالتبلیغ را با وسایل آموزشی، زبان خارجی و دروس تاریخ و فلسفه برای طلاب ایجاد کرد و در همان زمان مجله مکتب اسلام را تأسیس کرد. ولی هنوز بزرگان قم متوجه عقب ماندگی فکری و علمی خود از دنیای متمدن نبودند و از سال ۴۳ به بعد ورود مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی و اتصال سنت مصدق به حوزه از یک طرف و اشاعه آثار شریعتی یعنی تبدیل شیعه انفعالی به شیعه اعتراضی از طرف دیگر متضمن تغییرات اساسی بود که آیات عظام از نتایج آن غافل بودند. به هر صورت یکی از عوارض این تحولات انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود.

گویا: نظر شما این است که روحانیت شیعه از عوارض دیگر این انقلاب غافل بود. همچنان که هنوز هم نسل قبلی روحانیون از این عوارض غافل اند. آقایان تصور کردند دستیابی به حکومت یک نوع غنیمت جنگی است. مرحوم علی اردلان مرد روشن ضمیری که وزیر دارایی مهندس بازرگان بود، مدت‌ها در سالهای ۶۱ و ۶۲ در زندان اوین به سر می برد و ما با هم هم‌بند بودیم، برای من نقل می کرد که وقتی هیئت دولت بازرگان دسته جمعی سه بار به قم به دیدار آقای خمینی رفتیم و توضیح دادیم چگونه روحانیون مانع کار ما می شوند و تقاضای استعفای خودمان را از ایشان می کردیم، آقای خمینی می گفتند نه هنوز زود است. این آقایان وارد به کارها نیستند و استعفای ما را نمی پذیرفتند تا اینکه بلافاصله بعد از اشغال سفارت آمریکا که یک روز صبح عازم قم بودیم، آقایان روحانیون عضو شورای انقلاب که شب قبل از قصد ما مطلع شده بودند به دیدن

آقای خمینی رفتند تا ایشان را مطمئن کنند که در این چند ماه که چند نفر از آقایان معاون وزارتخانه‌ها بودند، آنها به کارها وارد شدند از این رو آقای خمینی روز بعد استعفای دولت بازرگان را پذیرفت.

گویا: منظور شما این است که این آقایان از مسائل متعدد و مشکلات حکومتی به کلی بی‌خبر بودند تا آنجا که تصور می‌کردند چند ماه معاونت نیمه‌کاره آنها را به همه امور وارد می‌کند.

نه فقط این آقایان از این مسائل غافل بودند، تمام روحانیت ایران از اوایل دوره قاجاریه، یعنی از زمان فتحعلی شاه و شروع اصلاحات به وسیله عباس میرزا به بعد بالمره از امور مملکتی دور بودند. نمی‌دانستند در این صد و پنجاه سال چه گذشته است. حکومت را به صورت غنیمت نگاه می‌کردند و هیچ‌گونه وظیفه و تکلیفی برای خودشان قائل نبودند و مطلقاً متوجه نبودند که معلومات حوزه‌ای ایشان مشکلی را از مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاست بین‌المللی ایران حل نمی‌کند. تنها معلومات مفید اجتماعی آنها علم فقه بود. آموزش فقه هم صرفاً نظری و ذهنی بود. با مسائل زندگی سرورکار نداشت. یعنی آقایان خودشان را نیازمند علوم جدید نمی‌دانستند. تصور می‌کردند نزدیکی حوزه با دانشگاه یعنی وارد کردن روش‌های حوزه‌ای به دانشگاه‌هاست. نمونه آن تغییر کتب درسی است که امروز خود وزارت آموزش و پرورش به این نتیجه رسیده است که پنجاه درصد از دانش‌آموزان دوره متوسطه دین‌ستیز شده‌اند. در جلسه‌ای از مسئولان از من سؤال کردند به نظر شما چه باید کرد؟ من پاسخ دادم اول کاری که باید کرد خارج کردن کتب آموزش دینی از مدارس است. چون مباحث فقهی که نویسندگان این کتب مطرح کرده‌اند فقط برای راضی کردن فقهای قم است نه فهماندن مطالب به جوان‌های ۱۴-۱۵ ساله، یعنی آموزش خشک و نسنجیده علوم دینی

این جوانان را به دین ستیزی سوق داده است.

گویا؛ حالا شما می‌خواهید بگویید حوزه علمیة امروزی منوجه مسئولیت روحانیون شده است و تغییراتی را به وجود آورده است. این تغییرات چیست؟
 اولاً تأسیس دو دانشگاه در قم باعث شده است که اغلب طلاب بتوانند دروس علوم انسانی نظیر فلسفه و علوم سیاسی و حقوق و جامعه‌شناسی و روانشناسی و غیره را در این دو دانشگاه دنبال کنند. نتیجتاً آشنایی طلاب با این دسته از علوم در دید و نگرش دینی آنها هم مؤثر است. مثلاً آموزش فلسفه به آنها آموخته است که تحلیل قرآن با روش هرمنوتیک و پدیدارشناسی، به مراتب پربارتر از روش استادان آنهاست زیرا با این روش کل پیام در نظر است نه تفسیر طوطی‌وار آیه به آیه یا اینکه آموزش جامعه‌شناسی و تاریخ می‌تواند تعلیمات دینی را در جامعه صورت واقعی بخشد. دیگر آنکه آموزش زبان خارجی دید طلاب را نسبت به جهان خارج تغییر می‌دهد. استاد زبان انگلیسی در قم به من گفت می‌توان به راحتی در حال حاضر چهارهزار نفر را در قم شناسایی کرد که قادر به استفاده از کتب انگلیسی‌اند؛ و دیگر ورود کامپیوتر و اخیراً آشنایی آنها با اینترنت است که طلاب را از انزوا خارج کرده و به آنها امکان شناخت مسائل جهانی و مسائل جامعه خودشان را داده است. نتیجه آنکه استادان قدیم که در درجه اول به محفوظات خودشان متکی بودند دیگر تنها منبع علم و اطلاع برای طلاب نیستند زیرا کامپیوتر طلاب را از مراجعه به اساتید به عنوان تنها منبع بی‌نیاز کرده است. چه بسا هنگامی که صبح به صبح طلاب سر درس خارج حاضر می‌شوند می‌توانند اطلاعات تازه‌ای را مطرح کنند که یا از راه اینترنت یا از راه کتب جدید به دست آورده‌اند. اطلاعاتی که برای استادان هم تازگی دارد. یکی از کتاب‌فروشان معتبر در قم به من گفت کتب علوم انسانی و ترجمه‌هایی

از پوپر و هابرماس و میشل فوکو در میان طلاب رواج فراوان دارد. در این بیست سال خوشبختانه طلاب حوزه از امکانات جدید بهره کامل برده‌اند. من با یکی از فضیلابی جوان دربارهٔ ادیان مختلف بحث کردم از معلومات وسیع آن شخص شگفت زده شدم و یقین دارم استاد او به این مسائل آشنایی ندارد. طبیعتاً این نسل به سبک تصمیم‌گیری‌های شورای نگهبان و به کار دستگاه قضایی اعتقاد ندارند و می‌گویند آموزش سنتی حوزه برای درک و حل و فصل مسائل امروزی ایران کارساز نیست و برای رفع کلیه تبعیضاتی که در قانون مدنی ایران راجع به زن و مرد و مرد مسلمان و غیرمسلمان وجود دارد ما راه‌حل اصولی عرضه می‌کنیم. زیرا ما به روح قرآن و قوانین اسلامی توجه داریم نه به ضواهر و آیه‌های خاص. خصوصیت عمده‌ای را که من در میان فضیلابی جوان دیدم این بود که دیدم این عده به خوبی پی برده‌اند که مسئولیت و وظایف روحانیون در جامعهٔ امروزی ایران چیست. خلاصه چگونگی می‌توان در دوران تلویزیون و اینترنت زندگی کرد و دیندار باقی ماند، یعنی کاری که از عهدهٔ استادانشان بر نمی‌آید چون سرعت زمانه آن‌ها را روز به روز از تحولات کنار گذاشته است.

www.KetabFarsi.com

نقد نوشته‌ها و مصاحبه‌ها

نگاهی به خاطرات نراقی

بزرگ علوی

از کاخ شاه تا زندان اوین از احسان نراقی چندین بار در مطبوعات ایران و جهان بررسی شده و اهل علم و ادب آن را تحلیل کرده‌اند. تا آنجا که این بنده اطلاع دارم بیشتر «از کاخ شاه» تا «زندان اوین» ارزیابی شده است. این مختصر به قصد تفسیر بخش دوم این کتاب است که به وصف حال و رفتار زندان و زندانبانان و زندانیان پرداخته است. مقصود این است که زندان امروز را با زندان پنجاه سال پیش که در آن چند سالی گرفتار بوده‌ام، مقایسه کنم. گزارشگر پنجاه و سه نفر در آن زمان جوانی بود بی تجربه، انقلابی، آرمانی که خود را بی گناه می دانست و زندانبانان و سیاستمداران را دشمنان نادان و فاسد و مزدوران بیگانه و زندانیان همبند خود را تجلیل می کرد، بی آنکه همه آنها این شایستگی را داشته باشند.

نویسنده زندان اوین مردی است دانا، سرد و گرم روزگار چشیده، صاحب چندین کتاب که در آنها توسعه فرهنگ زدایی و غرب زدگی لجام گسیخته را محکوم می کند. از یک خانواده روحانی است. رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بوده که در آن بیست نفر جوان درس خوانده درباره رموز فرهنگی و آموزش اجتماعی ایران پژوهش می کردند و تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده دستگاه دولتی نمی رفتند. احسان نراقی انقلابی نیست و باور ندارد که همه چیز باید نیست و نابود گردد و دستگاهی بر پایه شالوده تازه‌ای استوار گردد. او اهل اصلاح و مدارا و خطاپوش است و اطمینان دارد که عدالت اسلامی هرگز زندگی او را تهدید نمی کند، به سرنوشت اعتقاد دارد و مؤمن است که قضاوت

اسلامی بر قضاوت اروپایی رجحان دارد، ولو اینکه قضات اسلامی از تجربه‌های زیادی در برابر پدیده‌های غرب برخوردار نیستند (ص ۳۶۶ و ص ۴۰۴ و ۴۰۵). نراقی جامعه روحانی را می‌ستاید، به دلیل اینکه همواره با تقسیم و تجزیه کشور مخالفت کرده و دولت ایران را، اگرچه در برخی موارد بعضی از «علما» با شاهان و بزرگان ساخته‌اند، غاصب و مفسد می‌دانسته‌اند و محکوم کرده‌اند. سخن کوتاه، نراقی مدعی است که همواره چه در دوران شاه و چه زیر پرچم روحانیون استقلال خود را حفظ کرده است.

نویسنده با چنین نظریه و تصور به آنچه خود در زندان دیده و شنیده می‌نگرد و تا اندازه‌ای که برایش میسر بوده است، شرح می‌دهد. البته نباید فراموش کرد که احسان نراقی خود زندانی اوین بوده و نباید خیال کرد که می‌توانسته است از بعضی خشونت‌ها و ناملایمات که در زندان پیش می‌آمد، جلوگیری کند، اگرچه در چند مورد نشان داده است که با زرنگی و پشتکار کوشیده و موفق شده است که خطاکار را سرعقل آورد. از دید احسان نراقی زندان اوین دنیای کوچکی بود که «می‌توانست حقایق و وقایع را نشان دهد.» ص ۲۷۵ زمانی که بهشتی و مطهری از خشونت‌های دو ماهه اول ممانعت کردند جو زندان آرام‌تر شد.

نویسنده در وصف حال کسانی که با آنها در زندان روبه‌رو می‌شد، می‌نماید که تا چه اندازه نظم در داخل این دنیای کوچک توسط خود زندانیان و بر اثر خوش‌نیتی حاجی رضا، رئیس زندان مستقر می‌گردید. در بخشی که او به سر می‌برد یک مهندس ساختمان تحصیل کرده در آمریکا بود به نام نشاط، یک جادوگر تکنیک که با یک چکش و انبردست می‌توانست همه چیز را مرمت کند، از عینک و ساعت گرفته تا آب‌گرم‌کن دوش حمام. وقتی به توانایی او پی بردند از او چه استفاده‌ها کردند. او را

به همه زندان بی چشم‌بند می‌بردند تا خرابیها را برطرف کند. زیرا رئیس زندان حاجی رضا پایبند به این اصل بود «رژیمی باید بر شهروندان حاکم باشد که منصفانه عمل کند و در برابر قدرت‌های بیگانه کاملاً مستقل باشد» (ص ۴۸۳). مهندس نشاط بی‌پروا در محیط سیاست زده زندان به همه می‌گفت، به محض آزادی از اوین جهت دیدن زن و فرزندان به آمریکا خواهد رفت، او پس از یک سال آزاد شد و عازم آمریکا گردید.

احسان نراقی نمونه‌های فراوانی از این نوع زندانیان را می‌شناساند، از جمله نقاشی را که با تصویر رهبران مذهبی توجه را جلب کرده بود و توانست یک امیر ارتش را از مرگ نجات دهد. برعکس امیر دیگری هم بود که برخلاف تعهدش که سیگارش را با گروه سیگارکش می‌باید تقسیم کند، دزدکی در توالت سیگار می‌کشید.

هر وقت به مناسبتی از یکی از زندانیان صحبت به میان می‌آمد، از کار و شغل و مأموریت آنها شرحی بیان می‌شود. مهدیون فرمانده نیروی هوایی ایران می‌دانست که ایران پس از اسرائیل و آمریکا در این زمینه در رده سوم قرار دارد. شاه حریص بود و می‌خواست آخرین اختراعات و جدیدترین وسائل این فن را در اختیار داشته باشد و میلیون‌ها دلار خرج می‌کرد. خلبانان این نیرو مردان از جان گذشته و دلیری بودند که هر بار در هر مأموریتی ممکن بود آخرین پرواز را اجرا کرده باشند. این ابرمردانی بودند که در برابر حساسیت فرهنگی مدنی و سیاسی و اجتماعی هموطنشان کوچکترین واکنشی نشان نمی‌دادند. از این سبب انگیزه‌های مردم را درک نمی‌کردند و به هدف‌های حوادثی که ارزش‌های مورد قبول آنها را دگرگون می‌ساخت پی نمی‌بردند. به همین دلیل مهدیون پس از آزادی به گروه نوژه پیوست و در سال ۱۳۵۹ تیرباران شد. احسان نراقی اعدام وابستگان نوژه را که در شهریور ۱۳۵۹ اعدام شدند ذکر نمی‌کند،

اما یادآور می‌شود کسانی که از این گروه به حبسهای طولانی محکوم شده بودند، عفو گردیدند و در جنگ با عراقی‌ها دلیرانه از ایران دفاع کردند و شمار زیادی از آنها در نبردهای هوایی کشته شدند. (ص ۳۴۹)

از جمله همبندهای نویسنده، جوانی بود به نام سعید که طبق دستور سران مجاهدین به قصد دستبرد به یک جواهر فروش غافلگیر می‌شود و سلاحش را بر زمین می‌اندازد و با یک تیر دکاندار مجروح می‌شود. خواهر این پسر در زدوخوردهای خیابانی کشته شده بود و شوق داشت مانند او قهرمان شود. یأس وقتی بر او مستولی می‌شود که سازمان به منظور حفظ وجهه مشروعیت خود این فداکاری او را انکار می‌کند و در نتیجه عمل قهرمانانه او به یک سرقت ساده تلقی می‌گردد. این خفت دردناک سعید را وادار ساخت اعتراف کند که اعدام‌های زیادی که در مورد مسئولین سابق صورت گرفت بر اثر اعمال نفوذ مجاهدین بوده است، در غیر این صورت شمار این اعدام‌ها آن قدر زیاد نمی‌شد (ص ۲۸۶).

گزارشگر زندان اوین با گفتگو با یکی از وزرای شاپور بختیار و رئیس دیوان استیناف و اعضای خانواده‌های معتبر و هوشنگ رام مدیرعامل بانک خصوصی شاه و مفیدی مسئول انستیتوی مالاریاشناسی که یک داروخانه در بخش دائر کرد به بعضی جنبه‌های زندگی زندانیان و جوی که در آن حکمفرما بود توجه می‌کند و به خصوص موضع جوانان سازمان مجاهدین را پس از گریز مسعود رجوی همراه بنی صدر در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۶۰ شرح می‌دهد. پس از آنکه احسان نراقی از فرد شروری به اسم حسن گشتاپو کتک سختی خورد و دنده‌هایش آسیب دیدند و جوانان دیدند که بروز نداده است، چه کسانی آواز خوانده‌اند، توانست بر روحیه آنها اثر گذارد و برای آنها کلاس درسی دائر کند که در آن یک